

نقش علم کلام در علوم اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۳/۱۸

قاسم ترخان*

۱۶۳

کتاب نقد / سال چهاردهم / شماره ۶۳-۶۴ / تابستان و پاییز ۱۳۹۱

علم دینی یکی از مهم‌ترین مسائل و چالش‌های روزگار معاصر است که موافقان و مخالفانی را به خود متوجه ساخته است. از آغاز پیروزی انقلاب تاکنون در باب اسلامی کردن دانشگاه‌ها و دانش‌ها حرکت‌هایی صورت گرفته است.

از آنجاکه نباید به نقش علم کلام در این جنبش علمی بی‌توجه بود، گروه کلام و دین‌پژوهی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، اقدام به برگزاری سلسله نشست‌هایی در این باره کرد. دومین نشست تخصصی این گروه با عنوان «نقش علم کلام در علوم اجتماعی» با محوریت جناب استاد محترم حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر پارسانیا و مشارکت جناب آقای حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر بستان، اعضای هیئت علمی گروه و مدعوین در

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (tarkhan86@gmail.com).

تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۶ در ساعت ۱۹ الی ۲۱/۳۰ برگزار شد.

اهم مباحث مطرح شده در این نشست را می‌توان در عناوین زیر خلاصه کرد:

- مفهوم علوم اجتماعی؛

- مفهوم علم کلام؛

- مفهوم تأثیر و ارائه تقسیمی از آن (اثرگذاری تاریخی و منطقی)؛

بیان نمونه‌هایی از اثرگذاری کلام بر علوم اجتماعی در جهان غرب؛

بیان نمونه‌هایی از این اثرگذاری در جهان اسلام (علم عمران/ابن خلدون و

سیاست مدن فارابی و خواجه نصیر)؛

تأثیر علم کلام بر مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و

روش‌شناختی علوم اجتماعی؛

اثرگذاری علم کلام بر حوزه‌های خاص علوم اجتماعی، مثل حوزه

جامعه‌شناسی دین، جامعه‌شناسی طبقات و جامعه‌شناسی سیاسی.

مشروح مذكرات این نشست به شرح زیر است:

حجت‌الاسلام حسامی دبیر علمی نشست:

همان‌گونه که دوستان مستحضرنند، پژوهش‌کننده دین‌پژوهی سلسله

نشست‌هایی را ترتیب داده است که نشست امشب به تأثیر علم کلام در علوم

اجتماعی می‌پردازد. در ابتدا از آقای ترخان مدیر محترم گروه کلام و دین‌پژوهی

درخواست می‌شود توضیحاتی را درباره اهداف این نشست و سلسله

نشست‌های آتی بیان فرمایند، سپس سخنرانی آقای پارسانیا را به مدت ۴۵ دقیقه

خواهیم داشت، پس از آن در خدمت آقای بستان خواهیم بود و برنامه پرسش و

پاسخ و جمع‌بندی نهایی پایان‌بخش برنامه خواهد بود.

هدف از برگزاری نشست

حجت الاسلام دکتر ترخان:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت همه فرهیختگان محترم خوش آمد می‌گویم و از اینکه دعوت گروه کلام را اجابت کردند تشکر می‌کنم. فکر می‌کنم جهت بهره برداری بیشتر، بهتر باشد اشاره‌ای کوتاه به اهداف نشست داشته باشم و فرصت را در اختیار دوستان قرار دهم.

راجع به علم دینی دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. برخی امکان و مطلوبیت علم دینی را محال و برخی دیگر نه تنها ممکن بلکه آن را یک ضرورت می‌شمارند و معتقدند علوم انسانی و علوم اجتماعی رایج در دانشگاه‌های کشور، نه تنها ناقص که برای جامعه اسلامی به تعبیری مضر هم هست. علمی که متداول هست بر مبانی غیردینی و سکولار بنا شده است و در جهت دهی و یا ساختار از ارزش‌ها بی‌بهره است. براساس فرمایش‌های مقام معظم رهبری و تأکید ایشان بر ابتدای علوم انسانی غربی، بر مبانی غیردینی و سکولار و عدم اشراق ارزشها در این علوم و درخواست معظم له از اندیشمندان برای پایه‌گذاری بنای رفیع و مستحکمی از علوم انسانی با استفاده از مبانی قرآنی و برخی پیشرفت‌های علوم انسانی و اجتهاد (نوآوری و نواندیشی) در علوم موجود، گروه کلام تصمیم به برگزاری سلسله نشست‌هایی در خصوص نوع تعامل علم کلام با علوم انسانی خصوصاً علوم اجتماعی، گرفت. اولین نشست در اسفند ماه سال ۸۹ با عنوان نقش علم کلام در تحول علوم انسانی برگزار شد و اینک در دومین نشست (بهمن ماه ۹۰)، نقش علم کلام را در علوم

اجتماعی بررسی می‌کنیم و در آینده به نقش اعتقادات و علم کلام در حوزه علم اقتصاد خواهیم پرداخت.

بخش اول: سخنرانی حجت‌الاسلام دکتر پارسانیا

۱. مقدمه بخش اول: کلیات و مفهوم‌شناسی

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع نشست نقش علم کلام در علوم اجتماعی است. می‌توان بحث را مقداری وسیع‌تر مطرح کرد و علاوه بر تأثیر علم کلام بر علوم اجتماعی به تأثیر علم کلام از علوم اجتماعی نیز پرداخت و از تعاملی که میان علم کلام و علوم اجتماعی وجود دارد، سخن گفت. البته می‌توان تأثیر را به عنوان مقدمه مورد نیاز نیز طرح کرد.

به هر حال، علم اجتماعی چه تأثیری بر کلام می‌گذارد و بالعکس. ورود به این بحث نیازمند فهم «علم اجتماعی»، «تأثیر» و «کلام» است. «علم اجتماعی» را به چه معنا می‌گیریم؟ حوزه تأثیر و اثرگذاری را چه حوزه‌ای می‌دانیم؟ و کلام را چه می‌دانیم؟ دوستان مستحضرنند که هرکدام از اینها می‌تواند موضوع نشست یا نشست‌هایی باشد.

۱-۱. مفهوم‌شناسی علم کلام

این نشست از ناحیه گروه کلام است و طبعاً دوستان حاضر با علم کلام و بحث‌های کلامی آشنایی بیشتری دارند؛ ولی بنده مقصودم را از علم کلام بیان می‌کنم. من کلام را در معنای الهیات به کار می‌برم، اعم از اینکه روش آن جدلی

یا نقلی و یا روش عقلی باشد. می‌دانید که در میان متکلمین جهان اسلام، اختلافات روشی هم وجود دارد. آیا یک‌سری مسلماتی از حوزه الهیات اخذ شده و بعد با روش جدل سعی می‌شود از آنها دفاع شود یا اساساً از روش عقلی و نقلی نیز استفاده می‌کند؟ و نقل را نیز مبتنی بر یک مبادی عقلی می‌پذیرد و به وساطت نقل به حوزه مسائل جزئی هم مثل امامت خاصه و این امور وارد می‌شود؟ یا روش‌های دیگری را هم ممکن است در نظر بگیریم. حتی به گونه‌ای تعمیم دهیم که شامل عقیده‌هایی شود که اصلاً وارد بحث و جدل شدن را هم نمی‌پذیرند (من تکلم تزندق) و با روش صرفاً نقلی به حوزه الهیات وارد می‌شوند که به گونه‌ای تکوین کلام جهان اسلام ریشه در این جریان معرفتی هم دارد؛ یعنی آنچه در سده نخستین منعقد شد به عنوان کانون یکسری از عقاید، بر مبنای اصولی بود که به عنوان خطوط قرمز تفکر گذاشته شده بودند، چه ما این منطق را به رسمیت بشناسیم یا خیر.

به هر حال، همه اینها به نوعی رویکرد الهیاتی است. ما لفظ کلام را معادل مجموعه حوزه‌های معرفتی که در تاریخ اسلام شکل گرفت - که به اینها متکلم گفته شد - می‌گذاریم. برای این مجموعه معادل دقیقی وجود ندارد. به هر حال مراد من از کلام مباحث الهیاتی است؛ اعم از الهیات تجرید، الهیات ابوالحسن / شعری، الهیات معتزله و یا الهیات اهل حدیث و اهل ظاهر، یا الهیات در کلام شیعه و آنچه خو/جه بیان می‌کند و در شوارق ذکر می‌شود که با تفکر عقلی و فلسفی قرین و همراه می‌شود یا غیر از آن. این مقصود از کلام است. البته کلام با این معنای وسیع خود یک نوع هستی‌شناسی است؛ تصویر کلانی است که نسبت به جهان و تفسیری است که از انسان ارائه می‌دهد با اختلافاتی که

متکلمین دارند. در هر صورت تصویری که از انسان و جهان ارائه می‌شود قاعدتاً الهیاتی است. مباحثی مانند اینکه انسان مختار است، به گونه‌ای که اهل تفویض می‌گویند؟ مجبور است به گونه‌ای که اشاعره و اهل حدیث می‌گویند؟ یا امر بین‌الامرین است؟ و حال امر بین‌الامرین به چه معناست؟ جمع این دو است یا خروج از این هر دو؟ به لحاظ معرفت‌شناسی قائل به جدل باشند، منطق را به عنوان یک علم و معرفت به رسمیت بشناسند یا منطق را هم قبول نکنند و جدل را نیز نپذیرند، عقل را بپذیرند یا خیر و یا اینکه در یک محدوده بپذیرند یا خیر؟ و علم را چه بدانند؟ این تعاریف درباره اینکه این علم چه می‌شود اثرگذار است. این مجموعه با عنوان کلام مصود ماست.

۲-۱. مفهوم‌شناسی علوم اجتماعی

همان‌گونه که راجع به مفهوم «کلام» بحث‌های فراوانی هست، راجع به مفهوم «Science» و «Social Science» نیز این بحث‌ها جا دارد؛ ولی علوم اجتماعی به چه معناست؟

۱-۲-۱. معنای خاص علوم اجتماعی

یک معنا از علوم اجتماعی معنای تعین یافته است که معادل Social Science است. این معنا با تعریفی که Science از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد پیدا کرده و در مقابل Humanities نیز به کار برده می‌شود. ما- متأسفانه- Humanities را به عنوان علوم اجتماعی تعریف و ترجمه می‌کنیم، در حالی در این دوران برای اینکه می‌خواستند بگویند Humanities علم نیست و Social Science علم است، این دو را مقابل یکدیگر قرار دادند. این معنا از علوم اجتماعی با تعین و

تعریف خاصی از علم قرین است که عبارت است از همان دانش آزمون‌پذیر، اثبات‌پذیر، ابطال‌پذیر و تأیید‌پذیر. در گذشته تاریخ هرگز Science به این معنا به کار برده نمی‌شد که متعین در این معنا باشد؛ ولی الان آن‌قدر این معنا متصلب و متجسم و متجسد و غالب است که اصلاً تصور اینکه Science معنای دیگری هم داشته است، دشوار می‌نماید.

البته در دهه‌های اخیر این معنا به چالش کشیده شده است که آیا اصلاً Science به این معنا وجود دارد؟ تحقق داشته یا توهمی است که به وجود آمده است؟ سخن در اینجا بر سر درست یا غلط بودن نیست؛ بنابراین تغییر لفظ Social Science به مطالعات اجتماعی، مطالعات فرهنگی و این امور، صرفاً یک مسئله تغییر لفظ نیست، بلکه بار عبور معنایی و مفهومی از آن معنای علم دارد؛ یعنی گویی پذیرفته‌اند Science معنایش این است و بعد این معنا را امری خیالی و وهمی و یک توهم می‌دانند و اینجاست که دیگر این لفظ را هم کنار می‌گذارند.

۲-۱-۲. معنای عام علوم اجتماعی

تا اینجا دانسته شد که گاهی Social Science را به همین معنایی که الان به چالش و بحران کشیده شده است و محل بحث و نزاع در حوزه فلسفه علوم اجتماعی و پیش از او در حوزه فلسفه علم بوده است، به کار می‌بریم؛ ولی می‌توان برای علوم اجتماعی معنایی از این گسترده‌تر لحاظ کرد و علوم اجتماعی را عبارت دانست از هرگونه معرفتی که در حوزه مسائل اجتماعی رخ می‌دهد، ولو اینکه تجربی و تبیینی نباشد- مثلاً تجویزی، انتقادی و

تفسیری و تفهیمی باشد؛ یعنی راجع به مسائل اجتماعی به دنبال تشریح و تفسیر مسئله باشد، نه تبیین به معنای تجربی یا در پی تجویز باید و نبایدها و انتقاد از مسائل اجتماعی باشد- یا مقید به تبیین تجربی و آزمون‌پذیری نباشد؛ اگرچه ممکن است برخی از بخش‌های آن آزمون‌پذیر هم باشد؛ ولی معرفتی است که یک کارکرد و نقش ویژه‌ای به اسم فهم و کشف حقیقت حوزه مسائل اجتماعی را دربردارد.

به هر حال، بنده مایلیم علوم اجتماعی را در معنای محدود Social Science به کار نبرم، هر چند می‌توان به نسبت میان Social Science به همان معنای خاصی که گفته شد با الهیات، پرداخت و بحث را در این قسمت متمرکز کرد؛ ولی می‌توان بحث را توسعه داد و به نسبت میان الهیات و حوزه مطالعات اجتماعی کشاند. البته- همان‌گونه که اشاره شد- معنای اخیر بیشتر معنای پست‌مدرنی از علم و معنای قبلی بیشتر معنای مدرن از علم است. البته می‌توان بر خلاف دو معنای یادشده بحث را محدود کرد به معنایی که علم در حوزه تفکر جهان اسلام داشته است. علمی که شامل علم تجربی، نقلی، عقلی، وحیانی و برهانی می‌شود، دارای عقل عملی و نظری در مراتب خود است که صرف مطالعات نیست، بلکه نسبت دیگری دارد.

نتیجه اینکه می‌توان همه مسائل را به بحث گذاشت و قاعداً استیفای بحث در تمامی ابعاد، نیاز به این تقسیم‌بندی‌ها و ورود به هرکدام از این حوزه‌ها دارد.

۳-۱. مفهوم‌شناسی تأثیر

مفهوم سومی که باز باید مشخص شود، حوزه تأثیر است. آیا مراد، تأثیر منطقی است یا یک تأثیر تاریخی، اجتماعی و فرهنگی؟

۱-۳-۱. تأثیر منطقی

زمانی که از عقاید کلامی، دیدگاه‌های جهان‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و یا معرفت‌شناختی صحبت می‌کنیم و از تأثیر و تأثیری که منطقیاً این اعتقادات در حوزه علوم اجتماعی خواهند داشت، بحث می‌کنیم، فقط یک تأثیر و تأثر منطقی و علمی محض را مورد بحث قرار می‌دهیم؛ مثلاً اگر شما یک عقیده کلامی داشته باشید که شناخت جهان فقط با روش جدلی ممکن است آن هم جدل دربارهٔ نقاط مرکزی مثل مجبوربودن انسان و فاعل به کسب‌بودن انسان با تعبیری که در اشاعره هست. حال اگر کسی توحید افعالی با تفسیر/شعری را باور داشته باشد که فعل و انفعال و تأثیر و تأثر و علیت و معلولیتی میان اشیا نیست: «عادت‌الله قد جرت»، این اعتقاد جهان‌شناختی و باور معرفت‌شناختی که تفسیر خاصی از علیت را ارائه می‌دهد، در تبیین عالم اثرگذار است. در این گونه موارد بحث می‌شود که به لحاظ منطقی این دیدگاه‌ها چه تأثیری در مطالعات یا علم یا دانش اجتماعی دارد؟ دیدگاه کلامی که معتقد است ما چیزی به اسم علیت نداریم و فقط توالی زمانی است، چه نسبتی با علم اجتماعی به معنای Social Science دارد؟ ابتدا انسان احساس می‌کند که علوم اجتماعی تبیینی است و به دنبال شناخت علل است، از این جهت با این دیدگاه کلامی تفاوت دارد؛ ولی مقداری که جلوتر می‌رویم، می‌بینیم تا حدودی با هم قرابت دارند؛ زیرا Social Science به دنبال تبیین علل در معنای تجربی و حسی آن است و علیت در آنجا چیزی جز توالی زمانی، شبیه آنچه هیوم می‌گوید نیست. اینجاست که می‌بینیم میان آن علیت و آنچه که اشاعره در این بیان عادت الهی می‌گویند قرابت زیادی پدید می‌آید. بر این اساس کلام با تفسیر/شعری

ممکن است نزدیکی‌هایی با این علم اجتماعی که تفسیر پوزیتیویستی دارد، یا می‌خواهد با روش‌های تجربی توالی زمانی را جست‌وجو کند، پیدا نماید. ممکن است گفته شود آنچه در سده نخستین و اسلاف اشاعره بود، رویکرد نقلی محض بود که اساساً علوم الهی را فقط علوم نقلی می‌دانست. از این زاویه به لحاظ منطقی علم اجتماعی به معنای Social Science که می‌خواهد با روش تجربه بشری عالم را تبیین کند، می‌شود علوم بشری که در قبال او علم الهی قرار دارد. اگر بخواهیم نسبت به این دو، یک تفسیر فلسفی ارائه کنیم و این تفکیک را بیان کنیم، باید بگوئیم که قاعدتاً این تفسیر، تفسیر ارسطویی یا مانند آن نیست و تفسیر ویتگنشتاینی می‌شود. یعنی دو حوزه زبانی گوناگون که با هم ارتباطی ندارند. یکی زبان دین است و دیگری زبان علم و البته جدای از یکدیگرند؛ ولی زبان دین، زبان تجویزی یا انتقادی یا چیز دیگری است که برآن و قاطع است و ممکن است زبان علم را شیطانی بخواند و به آن اجازه ندهد و بگوید آمده درب معرفت الهی را تخته کند و از علم بسته به حوزه نقدی که وارد آن می‌شود، باید جلوگیری کرد.

همچنین اگر دیدگاه کلامی شما یک دیدگاه کلامی شبیه دیدگاه مرحوم اقبال لاهوری باشد که می‌گوید دین آمده است تا بشر را به سوی شناخت تجربی ببرد و تنها تجویزش این است که «برو اینها را یاد بگیر». نبی خاتم در مرز دو جهان قرار گرفته است: جهان قدیم و جهان جدید، تا آنجا که به منبع معرفتی او مربوط است متعلق به جهان قدیم است و آنجا که تبلیغ و دعوت و ترویج است به جهان جدید مربوط می‌شود. آن چیزی که او به آن قسم می‌خورد، قلم و علم است و مراد از علم، عقلی و تجربی و مانند اینها نیست، بلکه کاملاً علم

تجربی و مطالعه در حوزه طبیعت و تاریخ است. این دیدگاه و این نوع کلام با علم تجربی خیلی هماهنگ می‌شود.

به هر حال، ما کلام واحدی نداریم و این کلام‌ها از جهت منطقی به تعداد تجویزها و تفسیرهایشان از معرفت، انسان و جهان می‌تواند نسبت‌های گوناگونی با علوم اجتماعی به معنای Social Science پیدا کند. اینکه دیدگاه کلامی شما چه باشد ممکن است مشابهت‌های ظاهری و یا تقابل‌های همراه با سکوت و یا تقابل‌های همراه با موضع‌گیری - ما الهی هستیم و او شیطانی است - پدید آید.

از آن سو اگر شما علوم اجتماعی را به معنای عام هم که بگیرید، تأثیر منطقی قابل پیگیری است و می‌توان منطقا از تأثیر و تأثر سخن‌ها گفت.

۲-۳-۱. تأثیر اجتماعی، فرهنگی و تاریخی

در این قسم از تأثیر نفس‌الامری و علم نفس‌الامری کلام سخن گفته نمی‌شود، بلکه از تأثیر علم و کلامی که باور و اعتقاد جامعه دینی شده است، سخن به میان می‌آید؛ به عبارت دیگر، این معرفت‌های کلامی از کنج کتاب و مبحث درس بیرون آمده و وارد جان آدمیان شده، باور و اعتقادشان شده و بر آن اساس زندگی و حیات و فرهنگ شکل گرفته است؛ یعنی از فرد هم فراتر رفته و در حوزه زیست جهان و حوزه مشترک آدمیان واقع شده است.

فرض کنید با یک جامعه‌ای مواجه هستید که با یکی از این کلام‌ها نفس می‌کشد، رگ‌های او قرمز می‌شود، مشتش گره می‌خورد، و فقط در کتاب‌ها نیست که علم شیطانی است، بلکه نزاع شیطان و رحمان - و این گونه جریان‌ها -

به متن جامعه ورود پیدا کرده است. در این زمان تأثیر و تأثرها از حوزه اختلافات منطقی بیرون آمده، به صورت تقابل‌های اجتماعی ظاهر می‌شود. شما تصور کنید جامعه سده اموی را که رویکرد ظاهر گرایانه و نقل گرایانه بر او مسلط است، هنوز اشاعره شکل نگرفته‌اند؛ یعنی در مبادی اعتقادی که در آن جامعه رسوخ کرده و اقتدار بنی امیه اینها را ترویج می‌دهد تعدیلی هم بوجود نیامده، حالا در اینجا بخواهد علم به معنای یکی از معانی علم اجتماعی؛ مانند Science شکل بگیرد و این جامعه هم اینها را علوم بشری و علوم شیطانی بدانند، در این حالت چه چیزی اتفاق خواهد افتاد؟

از این طرف چون این کلام تجویز دارد، می‌گوید این علم نباید باشد پس باید در ساختارها و هنجارهای اجتماعی وارد شود. این تأثیری است که کلام می‌گذارد. این تأثیر اجتماعی است که پیروزی در این میدان به حوزه قدرت و وزن اجتماعی دو طرف باز می‌گردد؛ یعنی اگر قرار شد که ارزش‌های کلامی شما موضع بگیرد از طرف دیگر هم Social Science هم جامعه علمی خودش را پدید آورده باشد و باورهایش با گوشت و خون عده‌ای پیوند خورده باشد و او هم به میدان اجتماعی بیاید، در اینجا جنگلی پدید می‌آید که هر کدام در آن با قدرت و اقتدار اجتماعی خود حرف می‌زنند، نه وزن و وضع منطقی؛ یعنی اگر Social Science نیز چنین قدرت و جاذبه‌ای داشته باشد و عده‌ای را جذب کرده باشد؛ پس اینجا صحنه کشمکش‌های اجتماعی می‌شود؛ بنابراین اگر Social Science در حاشیه اقتدار جهانی باشد و کلام هم زمینه تاریخی داشته باشد و اهرم‌های مدیریت اجتماعی در دستش باشد، در این کش و قوس، کلام باید حریم بگیرد و به پست‌خانه برود و مظلوم‌نمایی کند؛ ولی اگر قدرت این

طرف زیاد باشد، مسئله بالعکس شده و علم به اظهارات زیر دست می‌یازد که در جامعه ظرفیت و فرهنگ توسعه علمی وجود ندارد و یک فرهنگ علم ستیز و Science ستیز وجود دارد و... این تقابل یک تقابل اجتماعی است و یک مدل از حوزه تأثیر و تأثر که با حوزه تأثیر و تأثر قبلی متفاوت است و دارای منطق متفاوتی است. در ربط معرفتی، منطق اینکه کدام یک غالب باشد، یک منطق صرفاً علمی است؛ یعنی عالمان باید بنشینند و نزاع را حل کنند؛ ولی در دومی گروه‌کشی و یارکشی اجتماعی است؛ احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی، شمشیرها و قمه‌ها و این طور مسائل است که بر می‌گردد و تکلیف طرفین را تعیین می‌کند.

همچنین است اگر بخواهیم از تأثیر علوم اجتماعی بر حوزه کلام سخن بگوئیم؛ یعنی تمام این ابعاد و ساحت‌های گوناگون، نیاز به بحث دارد؛ یعنی می‌توان به تأثیر یک معنای خاص از علوم اجتماعی بر حوزه کلام پردازیم و نسبت منطقی یا تاریخی - که خیلی سیال است و ممکن است دهه به دهه فرق کند - را مورد بحث قرار دهیم.

۲. تأثیر علم کلام در علوم اجتماعی

اگر ما بحث را به لحاظ تأثیر بخواهیم در نظر بگیریم و تأثیر را منطقی یا تاریخی ببینیم؛ یعنی از ناحیه کلام به حوزه علوم اجتماعی بنگریم و به لحاظ منطقی از طرف کلام حرکت کنیم و علم را به معنای عام بگیریم و کلام را نوعی معرفت‌شناسی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی الهیاتی و قدسی بگیریم که سکولار و دنیوی، ماتریالیستی و این جهانی نیست، در این صورت، اگر شما

یک باور کلامی داشته باشید به لحاظ منطقی و قاعدتاً چنین باوری بر تفسیر شما از علم و معرفتی که جهان را می‌خواهد بشناساند، تأثیرگذار است. گفتنی است که کلام و الهیات سکولار هم داریم و علوم اجتماعی به معنای Social Science شریعت کلام و الهیات مدرن است؛ یعنی اگر کلام را توسعه دهیم و هستی‌شناسی بگیریم و این هستی‌شناسی به گونه‌ای باشد که حتی ماتریالیسم را نیز شامل شود، دقیقاً وقتی Scientism و هستی‌شناسی متناسب با او می‌آید، چیزی که جای شریعت را می‌گیرد، علوم اجتماعی است - علوم اجتماعی که از طرف آگوست کنت آمد، دقیقاً به همین قصد بود - بر این اساس می‌توانیم از تأثیر تاریخی علوم اجتماعی Social Science بر جامعه‌ای که که کلام و هستی‌شناسی مدرن را ندارد و کاملاً یک کلام و الهیات آسمانی و قدسی دارد و شریعت هم در حاشیه او قرار دارد، بحث کنیم و صحنه نزاع اجتماعی‌ای را که به وجود خواهد آمد، نشان دهیم - همان‌گونه که ما از اول انقلاب این مسئله را به صورت یک واقعه تاریخی احساس می‌کردیم، و بچه‌ها سرکلاس از حرف‌هایی که زده می‌شد صورتشان سرخ می‌شد - ولی الان نمی‌خواهیم این بحث را مطرح کنیم، بلکه می‌خواهیم از تأثیر کلام به معنای قدسی و الهیاتی آن بر علوم اجتماعی بگوییم.

نمونه‌هایی از تأثیرگذاری کلام بر علوم اجتماعی در جهان اسلام: ما در جهان اسلام جریان‌های کلامی متعدد داشته‌ایم و به تبع آن، علوم اجتماعی متناسب با او هم داشته‌ایم و داریم. علوم اجتماعی‌ای که غلبه و سیطره تجسم Social Science اجازه دیدن و سخن گفتن از آنها را به ما نمی‌دهد و جلوی اینها را گرفته است؛ ولی این علوم اجتماعی در زمینه معرفتی جهان اسلام به

وجود آمده است؛ یعنی چون کلام متنوعی وجود داشته است، اینها به طور طبیعی تبیینی که از علم، انسان و جامعه دارند، متأثر از رویکردهای کلامی بوده است. این تأثر از کلام هم به لحاظ منطقی هست و هم به لحاظ تاریخی بوده است.

۱-۲. شکل‌گیری علم اجتماعی ابن‌خلدون در حاشیه کلام اشعری

به لحاظ منطقی وقتی که شما کلام/اشعری را دارید، در حاشیه آن علم اجتماعی متناسب با او هم می‌تواند شکل بگیرد که البته این امر در سطوح گوناگون شکل گرفته است.

همان‌گونه که اشاره شد، تا زمانی که پوزیتیویسم غلبه داشت، سخن گفتن از بایدها و نبایدها جزو علم به شمار نمی‌آمد. این سخن با چالش‌هایی مواجه شد. ما معتقدیم بخشی از آگاهی و علم اجتماعی، آگاهی و علم تجویزی است، بایدها و نبایدهای اجتماعی است. یقیناً این‌گونه از علم اجتماعی در تاریخ اسلام وجود داشته است. در تاریخ اسلام بخشی از علم و دانش اجتماعی، جهت حل مسائل اجتماعی و برای تسهیل جریان زندگی، توصیه و توصیف و موضع‌گیری‌های اجتماعی، حوزه آگاهی روشمندی را به وجود آورده که فقه اجتماعی نام گرفته است. گونه‌ای از فقه اجتماعی، از عقبه کلامی/اشعری بهره می‌برد. یکی از ویژگی‌های تفکر/اشعری نفی حسن و قبح عقلی است. عقل عملی در آنجا مرجعیتی نمی‌تواند داشته باشد. ویژگی دوم نفی عقل نظری تجریدی در یک سطوحی است، البته با تفاوت‌هایی که جریان اشعری‌گری در طول تاریخ دارد و نوعی تقلیل این تلاش عقلی برای شناخت

عادات الهی است؛ یعنی چیزی که در مجرای زندگی به اسم علیت مطرح هست، عادت الله تلقی می‌شود.

کلام/شعری در بخش تبیینی علم اجتماعی جهان اسلام هم تأثیر داشته است. این تأثیر خود را در مقدمه/بن‌خلدون نشان می‌دهد؛ یعنی آنچه *بن‌خلدون* به عنوان مؤسس علوم اجتماعی - طبق نظر کسانی که خواستند از او به عنوان مؤسس یاد کنند- در تبیین مسائل اجتماعی بیان کرده نوعی علم اجتماعی است نه علم تجویزی؛ چون *بن‌خلدون* گاه در موضع یک فقیه می‌خواهد حرف بزند که بخشی از دانش اجتماعی است و بخش دیگر در مقام احکام تجویزی و انتقادی گفتن نسبت به رفتارهای اجتماعی نیست، بلکه به دنبال تبیین و توضیح حوادث اجتماعی است که در حال رخ دادن است که وی در این قسمت نوآور است. ما بر این باوریم که نباید *بن‌خلدون* را پیشگام Social Science بدانیم. اگرچه *بن‌خلدون* با علم اجتماعی پوزیتیویستی شباهت‌هایی پیدا می‌کند؛ ولی این شباهت‌ها به‌شدت ظاهری است؛ مانند شباهت‌های ظاهری میان رویکرد پوزیتیویستی به علم با دیدگاه‌های اشاعره در حوزه مسائل فلسفی. این شباهت‌ها چشم خیلی‌ها را خیره کرده است؛ مثلاً مرحوم بزرگمهر در مسائل فلسفه به مسائل مطروحه اشاعره تمایل دارد. رویکرد اشاعره نسبت به مفاهیم کلی و موارد دیگر مثل اینکه مفهوم وجود مشترک لفظی است، به رویکرد پوزیتیویست‌ها و نگاه فیلسوفانه تحلیلی، خیلی نزدیک است؛ ولی در مبادی، غایات و در خیلی از مباحث دیگر میان اشاعره و فیلسوفان تحلیلی و پوزیتیویست‌ها فاصله هاست.

در اینکه ما مسائل را چگونه تبیین کنیم و در نگاه و کشف علیت و تبیین

حوادث توالی زمانی آن را ببینیم، شباهت‌های ظاهری را میان پوزیتیویست‌ها و اشاعره پیدا می‌کنیم؛ ولی اشاعره بر اساس توحید افعالی به این مسائل می‌رسند و آنها بر اساس مسائل دیگر. شما در *ابن‌خلدون* حتی در تبیین مسائل اجتماعی در کنار نگاه به توالی زمانی حسی پدیده‌ها شیوه‌های نقلی را هم می‌بینید؛ ولی در پوزیتیویست‌ها استفاده از نقل کجا وجود دارد؟ این به دلیل اعتقادی است که *ابن‌خلدون* به وحی دارد. بعد از اینکه نظریاتش را در مورد عصیبت بیان می‌کند، درباره روایات مهدویت نمی‌داد، چه کار کند؟ حالا این مشکلات را باید حل کند که سعی دارد با روش نقلی آنها را حل کند. وی نوعاً سند اینها را زیر سؤال می‌برد یا سعی در تأویل آنها در کنار یافته‌های خود دارد. اگر قرار است مهدی -عج- بیاید باید از فلان قبیله باشد که عصیبت آن در آنجا جریان دارد؛ ولی اصلاً برای جامعه‌شناس با روش پوزیتیویستی جایی برای این دغدغه وجود ندارد که بخواهد حل کند. اینها تماماً عقبه‌های فکری کلامی / شعری *ابن‌خلدون* است که تنها یک شباهت‌های ظاهری میان علم اجتماعی او به نام علم عمران با علم اجتماعی مدرن به وجود می‌آورد.

از جمله مسائلی که باعث زیادشدن این شباهت شده، این است که *ابن‌خلدون* عقل عملی را قبول ندارد؛ بنابراین از سویی، علم اجتماعی او جنبه تجویزی عقلی ندارد و از سوی دیگر، مباحث تجویزی باید در فقهی مطرح شود که عقل یکی از منابع استنباط آن نیست؛ یعنی فقهی که در حاشیه کلام / شعری شکل می‌گیرد، فقهی است که یا باید ظاهرگرا باشد یا به استحسان و قیاس و امور این‌چنینی باز گردد که در خود، عقل مستقل و مُدرک حسن و قبح ذاتی را به عنوان یکی از ارکان استنباط، ندارد. علم اجتماعی وی هم که جنبه

تجویزی و تدبیری ندارد و می‌خواهد مستقل از حوزه مسائل فقهی به تبیین مسائل اجتماعی بپردازد و به شناخت اجتماعی بیرون از حوزه فقه بپردازد. این چنین علمی در گذشته نبوده است؛ بنابراین خود/بن‌خلدون هم توجه دارد که علم جدیدی را که پیشینیان ندارند، به وجود آورده است. این یک علم اجتماعی است که در حاشیه کلام/شعری شکل گرفته است و شباهت‌هایی هم با علم اجتماعی مدرن دارد.

تذکر این نکته بار دیگر ضروری به نظر می‌رسد که علم اجتماعی به معنای مدرن آن، کلام و الهیات متناسب با خود را دارد، البته بخش قابل توجهی از جهان مدرن، الهیات و کلامی ندارد و ماتریالیست است؛ ولی کلام متناسب با این علم اجتماعی مدرن کلام سکولار است و می‌تواند با آن جمع شود. مرحوم *اقبال* لاهوری خواسته که میان دین و این علم اجتماعی جمع کند؛ یعنی اگر با روش کلام/اقبال وارد شوید، شاید بتوانید نوعی سازگاری پیدا کنید.

۲-۲. شکل‌گیری علوم اجتماعی در حاشیه کلام شیعی

نمونه دومی که در اینجا می‌خواهم بیان کنم علم اجتماعی‌ای است که مقدم بر علم اجتماعی (علم عمران)/بن‌خلدون در تاریخ اندیشه اسلامی وجود دارد و آن علم اجتماعی است که در حاشیه کلام بیشتر شیعی شکل گرفته است و کلامی است که با رویکرد جدلی نمی‌آید؛ بلکه با رویکرد عقلانی وارد مباحث الهیاتی می‌شود. در اینجا یک تأثیر تاریخی را می‌توانیم ببینیم که در حاشیه تأثیر منطقی بوده است.

آنچه در *خواججه نصیر* و یا قبل از او در *فارابی* مشاهده می‌کنیم، همین است.

از این علم اجتماعی با عنوان سیاست مُدن نام برده می‌شود. از باب قراردادن اسم جزء بر کل؛ یعنی علم اجتماعی همه‌اش سیاست تدبیر نبوده است؛ ولی چون مهم‌ترین وسیله او تدبیر اجتماعی است، این بخش تدبیری در آن برجسته شده و این عنوان برای مجموع علم اجتماعی قرار داده شده است. این علم هم تبیین دارد و هم تجویز. سیاست در اینجا به معنای کاملاً گزاره‌های ارزشی و هنجاری است؛ یعنی درباره تحولات اجتماعی صحبت می‌شود که چگونه بشود و چگونه نشود. در اینجا راجع به مدینه فاضله سخن می‌گویند، درباره مُدن جاهله حرف می‌زنند.

ابن‌خلدون توجه دارد که علم عمران او با سیاست مُدن از این جهت تفاوت دارد که آنها بحث‌های تجویزی می‌کنند و او چنین بحث‌هایی را ندارد؛ چون *ابن‌خلدون* به عقل عملی قائل نیست و این مبنای کلامی او دستش را در علم اجتماعی بسته و همین علم اجتماعی او را با مسئله پوزیتیویستی علم که تجویز و ابعاد هنجاری را کنار گذاشته است، نزدیک می‌کند؛ ولی شما در *خواجه نصیر و فارابی* یک علم اجتماعی را می‌بینید که هم تبیین دارد و هم تجویز و هم نسبت به مُدن جاهله، مُدن ضاله، مُدن فاسقه انتقاد دارد. علاوه بر این، در بخش تجویزی به دلیل اینکه مبانی آن با الهیات اسلامی قرین می‌شود، با یک عقبه گسترده و حیانی و نقل همراه می‌شود و به همین دلیل دامنه این علم اجتماعی با فقه اجتماعی شیعی پیوند می‌خورد؛ یعنی بحث‌های تجویزی سیاست مُدن اگر بخواهد فقط به عقل عملی تکیه کند، در حد کلیاتی درباره مدینه فاضله است که در رأس آن سنت‌گذار است. سنت‌گذار صاحب قوه قدسیه و عقل قدسی است که

«اذا شاء علم» است و سنت از دل معرفت شهودی می‌جوشد و بعد از آن رئیس دوم است که باید بر نقل و اجتهاد تکیه کند، آن زمانی که سان (سنت‌گذار) نیست و این روش اجتهادی است که می‌گوید چه چیزی باشد و چه چیزی نباشد. در واقع فقه اجتماعی و سیاسی در ادامه بُعد تجویزی علم اجتماعی می‌آید.

ما مطالعات فقهی را کاملاً علمی می‌دانیم؛ در حالی که اگر شما بخواهید از منظر تعریف قرن نوزدهم به علم و Science نگاه کنید، مطالعه فقهی کردن، یک نوع مطالعه غیرعلمی است. مطالعه علمی همانا مطالعه برون‌دینی است و از آن جهت که مطالعات فقهی مطالعات درون‌دینی است، مطالعات علمی نیست. از این منظر چنین رابطه‌ای میان دین و علم است. این نوع نگاه به لحاظ تاریخی موجب می‌شود که در متدینان رگ‌های گردنشان قرمز شود! اینکه ابتدای درس با بسم الله وارد می‌شویم این علم نیست؛ ولی اینکه این باور را کنار بگذاریم، این علم است! مطالعات ما چون همه درون‌دینی است، همه غیرعلمی است و مطالعات علمی تماماً باید برون‌دینی باشند! این نوع نگاه برای کسی که درک می‌کند و با ظرافت به این مسائل توجه دارد، تنش‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند، مگر اینکه این توجهات زنده نشود.

فارابی و علم اجتماعی او این بحث را بیان کرده‌اند که چرا این بخش از علم اجتماعی زیاد فعال نمی‌شود؟ آنان این دلیل را بیان کردند که این کار به حوزه رئیس دوم و فقاہت او واگذار می‌شود. این فقاہت علم است، آن هم چه علمی که شریف‌ترین علوم است و روش معتبری هم دارد.

حوزه تجویز و حوزه باید و نباید برای فرانکفورتی‌ها و پست‌مدرن‌ها هم

حوزه آزمون‌پذیر نیست؛ بلکه حوزه بازگشت به خواسته‌ها و منافع و زمینه‌های طبقاتی است؛ ولی در اینجا حوزه بازگشت به نقل و عقل عملی است که فعال می‌شود و علم به شدت روشمندی را ایجاد می‌کند. کدام علم در جهان امروز به اندازه علم فقه روشمند است؟! این علم است؛ ولی به کدام معنای علم؟ یقیناً به معنای Scientific آن هم به معنای قرن نوزدهم که علم نیست؛ ولی به معنای قبل از این قرن، علم است.

۳. تأثیر اندیشه‌های عرفانی بر علوم اجتماعی

تا اینجا هم به لحاظ منطقی و هم تاریخی به صورت اجمال بیان شد که چگونه علم کلام در جهان اسلام اثر گذاشته و دو نمونه شکل‌گیری علم اجتماعی بیان شد؛ ولی مناسب است گفته شود که نمونه‌های دیگری هم از اثرگذاری داریم. اگر شما به حوزه عرفان بروید، خواهید دید چگونه دولت اسما و صفات الهی در دوره‌های مختلف تاریخی و این عقبه نظری بر تاریخ‌نگاری جهان اسلام سایه افکنده است. در این نگاه، همه تاریخ بشریت را از آدم آغاز می‌کنند و در خاتم پایان می‌دهند. در **فصوص** ابن‌عربی هر فص را قلب نبی و القای یک معنا قرار داده است. این مواجهه با معانی همه امتنانی است، یعنی با ظرفیت‌های تاریخی نیست و اگر ظرفیتی باشد به لسان استعداد شخص نبی باز می‌گردد و نه با عرصه‌های تاریخی؛ هر نبی یک افق جدید را بر تاریخ می‌گشاید و یک دوره تازه از تاریخ ایجاد می‌کند و یک تقابل جدیدی را میان ایمان و کفر برقرار می‌کند. اگر نبی اکرم نیامده بود، کجا/ابوحکم،/بوجهل می‌شد؟ این حوزه معنایی است که نظام اجتماعی قبیله‌ای/عشیره‌ای و تقابل‌ها را فرو می‌ریزد و تقابل

اجتماعی جدیدی را میان اهل ایمان و کفار ایجاد می‌کند؛ جنگ جدیدی که همه کفر یک طرف است و حوزه معنایی جدید سوی دیگر آن است. اینها همه در حوزه عرفان اسلامی است. البته بخشی از این ظرفیت در جهان امروز فعال شده است. شما کارهای گنونا را ببینید. در نیمه اول قرن بیستم دهه ۳۰ بحران دنیای متجدد را می‌نویسد. آیا بحران دنیای متجدد علم اجتماعی نیست؟ آیا جهان مدرن را نقد نمی‌کند؟ آیا Science نیست؟ این علم اجتماعی است، نظریه دارد، نگاهی به ذخیره عرفانی جهان اسلام دارد؛ یعنی این نظریه آن ذخیره را فعال کرده و جریانی را راه انداخته است. اینها در جهان اسلام وجود و حضور دارد؛ ولی تا وقتی که علم را در قالب معنای مدرن آن می‌بینیم و توی این جریان تاریخی، با یک هیمنه و عقبه اجتماعی قوی، چشم و گوش قوای ادراکی ما را پر کرده است، توان دیدن این ظرفیت موجود فعال و کلام متناسب با او را نداریم و ممکن نیست ببینیم.

جمع‌بندی بخش اول

حجت‌الاسلام دکتر حسامی:

بحثی که مطرح شد ابتدا شامل سه مفهوم بود که باید تکلیف‌مان را با این سه مفهوم مشخص کنیم؛ مفهوم علم کلام، علم اجتماعی و مفهوم تأثیر. درباره مفهوم کلام بیان کردند که منظور کلام به معنای خاص نیست، بلکه مفهوم عام مراد است که شامل الهیات می‌شود و کل آن را پوشش می‌دهد. منظور از علوم اجتماعی هم جامعه‌شناسی و Social Science به مفهوم خاص نیست، بلکه به معنای عام است. اشاره‌ای داشتند به تقابل Social

Science و علوم انسانی یا Humanities. سپس به مفهوم «تأثیر» پرداختند که می‌توانیم یک‌سویه یا دوسویه ببینیم که ظاهراً تمایل ایشان دوسویه بود. تأثیر و تأثر را مطرح فرمودند و بحث اثرگذاری علم کلام را بر حوزه دانش اجتماعی مطرح کردند. در اندیشه‌های کنت این را نشان دادند که کلام به معنای عام و الهیات در اندیشه‌های کنت اثر گذاشت و تلاش کنت در این بود که دانش جامعه‌شناسی را جایگزین کلام به معنای خاص و اخلاق اجتماعی کند.

پس از آن به حوزه جهان اسلام وارد شدند و *ابن‌خلدون* را مثال زدند که وی را علی‌رغم اینکه بعضی بنیانگذار Social Science می‌دانند؛ ولی تنها شباهت‌های ظاهری وجود دارد. در ادامه تأثیرپذیری اندیشه اجتماعی *ابن‌خلدون* را از کلام/شعری مطرح کردند. سپس به دانش اجتماعی در میان سایر مسلمانان پرداختند که متقدم بر کلام *ابن‌خلدون* و متأثر از کلام شیعی بودند، مثل *خواجه نصیر و فارابی* که در مباحثی تحت عنوان سیاست مدن یا جامعه آرمانی یا مدینه فاضله سخن گفتند و یادآوری کردند که اندیشه‌های *خواجه نصیر و فارابی* تحت تأثیر فقه شیعی بوده و این فقه شیعی در اندیشه‌های اجتماعی این دو بزرگوار تأثیر گذاشته است.

دکتر *پارسانیا*: درباره قسمت اخیر فرمایش شما باید گفت که مبادی کلامی *خواجه نصیر* است که اجازه می‌دهد فقه، شکل شیعی خودش را پیدا کند؛ یعنی مرجعیتی که عقل دارد و مرجعیتی که برای اهل بیت علیهم‌السلام قائل می‌شود، فقه اجتماعی را به این سمت و سو می‌برد.

دکتر حسامی:

نکته‌ای که غفلت شد این بود که اندیشه‌های *خواجه نصیر و فارابی* تکیه بر فقه اجتماعی دارد و فقه شیعی تکیه بر کلام شیعی دارد. این‌گونه میان اندیشه‌های اجتماعی *خواجه نصیر و فارابی* و کلام ارتباط برقرار می‌شود.

دکتر پارسانیا:

من خواستم این ربط را این‌گونه بیان کنم که فقه یک عقبه هستی‌شناسی دارد؛ چون تفاوت فقه با کلام در این است که فقه راجع به فعل مکلفان و کلام و الهیات راجع به فعل خداست. اگر الهیات ما/شعری باشد، کلام ما به یکی از صور کلام اهل سنت در می‌آید و اگر الهیات ما الهیات و کلام شیعی باشد، آنگاه فقه ما این مسیر را پیدا می‌کند که گفته شد. این کلام اجازه می‌دهد که در هر صورت فقه، علم نامیده شود.

همان‌گونه که بیان شد، بخشی از اندیشه اجتماعی راجع به فعل اجتماعی انسان است و فقه اجتماعی را تشکیل می‌دهد. کلام شیعی در بخش فقه اجتماعی، تعینی را پیدا می‌کند که ما در فقه اجتماعی شیعی داریم. این فقه اجتماعی وقتی در تاریخ معاصر فعال می‌شود، انقلاب اسلامی را به وجود می‌آورد.

آن فقه اجتماعی اهل سنت، خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس و عثمانی‌ها را توجیه و تفسیر می‌کند. منتها علم اجتماعی تنها به بخش تجویزی محدود نمی‌شود، بلکه بخش‌های تبیینی هم دارد. به هر حال، بخش‌های تبیینی و آرمانی و بخش‌های وسیع‌تر و کلان تجویزی که فراتر از حوزه احکام فقهی است، در سیاست مدن مطرح می‌شود؛ ولی بخش‌های تجویزی در علم عمران جایی ندارد

و باید به فقه واگذار شود.

بخش دوم: سخنرانی حجت‌الاسلام دکتر بستان

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. مقدمه بخش دوم

چند نکته را به عنوان مقدمه خدمت شما عرض می‌کنم:

نکته اول: تفکیکی که در کل صحبت‌های دکتر پارسانیا وجود داشت، میان جنبه‌های توصیفی و هنجاری علوم اجتماعی بود. این، تفکیک درستی است و باید در هر دو قسمت تأثیر علم کلام را بحث کنیم؛ ولی در نکته هنجاری که نقل بحث بود، یعنی تأثیر علم کلام بر بخش‌های هنجاری علوم اجتماعی، به دو شکل قابل بیان است:

الف) ایشان این بحث را به پارادایم‌های موجود در علوم اجتماعی ربط دادند که برخی مکاتب مطرح در علوم اجتماعی، در تعریف پوزیتیویستی مناقشه می‌کنند و مکاتب رقیب آن به شمار می‌آیند و نگاه انتقادی دارند و ارزشگذاری را وارد علوم اجتماعی می‌کنند و یک تعریف جدید از علم ارائه می‌دهند که طبق این تعریف مجال وسیع باز می‌شود که تأثیر علم کلام را بر علوم اجتماعی نشان دهیم و طبق نظر این مکاتب، علوم اجتماعی معنای وسیع پیدا کرد و شامل ابعاد هنجاری هم شد. در اینجا بحث هنجاری برجسته می‌شود و تأثیر علم کلام نشان داده می‌شود.

ب) از آنجاکه این اشکال هست که نشان دادن این‌گونه تأثیر راجع به بعضی مکاتب است؛ ولی مکاتب پوزیتیویستی وارد این بحث نمی‌شوند، چون مبنای

شما را قبول ندارند؛ بنابراین شما با بعضی از مکاتب بحث را پیش می‌برید و همراه هستید.

در بیان و شکل دوم به جای تأکید روی پارادایم‌ها روی علوم هنجاری تأکید کنیم که مجال دوباره‌ای است برای برجسته‌کردن مبحث علوم هنجاری و نشان‌دادن تأثیر علم کلام.

منظور از علوم هنجاری چیست؟ علمی که مترتب‌اند- به لحاظ منطقی- بر مباحث نظری و توصیفی جامعه‌شناسی. این علوم جایگاه مهمی در حوزه علوم اجتماعی کسب کرده‌اند؛ یعنی در کنار هر علم اجتماعی محض و نظری یک علم اجتماعی هنجاری هم می‌توان یافت؛ مانند اقتصاد نظری و اقتصاد هنجاری یا روان‌شناسی نظری و روان‌شناسی بالینی یا جامعه‌شناسی و مهندسی اجتماعی؛ یعنی به موازات هر رشته و بحث نظری، رشته‌هایی هم وجود دارد که نگاه هنجاری به بحث دارند. این، راه دیگری برای ورود به بحث و توسعه علوم اجتماعی است و چون اینها علوم اجتماعی‌اند، می‌توان تأثیر علم کلام را بر اینها هم نشان داد که علم کلام نقطه تلاقی روشن‌تری با این علوم دارد؛ چون نگاه ارزشگذارانه دارند.

نکته دوم: فرمایش‌های ایشان راجع به تأثیر و تأثر متقابل صحیح است؛ اگرچه بر تأثیر یک‌سویه تأکید بیشتری شد؛ ولی کسانی که می‌خواهند عمیق‌تر وارد بحث شوند؛ باید به تأثیر تحقق‌یافته و نیافته هر دو اشاره کنند. تأثیر تحقق‌یافته، تأثیری است که علم کلام بر علوم اجتماعی گذاشته است؛ ولی تأثیرات قابل تحقق یا تحقق‌نیافته هم وجود دارد که می‌شود گفت با مکتب جدید این تأثیرات را می‌تواند بگذارد و قابلیت و ظرفیت این تأثیرات را دارد.

نکته سوم: آنچه راجع به تأثیر منطقی - تاریخی (علم کلامی که در تاریخ تحقیق پیدا کرده و به باور تبدیل شده است) گفته شد، درست به نظر می‌رسد؛ ولی باید توجه داشت که در بررسی تأثیر تاریخی، یعنی تأثیری که باورهای دینی و کلامی را بر علوم اجتماعی از نظر تاریخی داشته است، کلام تحقیق یافته علم نیست و باوری است که در رفتار ما تأثیرگذار بوده است.

۲. تأثیر علم کلام بر علوم اجتماعی

ما می‌خواهیم از تأثیر علم کلام بحث کنیم، نه باور یا کلام تحقیق یافته. از این جهت می‌توان تأثیر علم کلام بر علوم اجتماعی را در دو بخش بررسی کرد: اول، نشان دادن تأثیر علم کلام بر مبانی علوم اجتماعی و دوم، نشان دادن این تأثیر در حوزه‌های جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی. راه اصلی و کلیدی بحث، تأکید بر تأثیر کلام بر مبانی علوم اجتماعی است که بیشتر نکات مطرح شده حول این محور قرار داد.

۲-۱. تأثیر کلام بر مبانی علوم اجتماعی

اگر مبانی، تقسیم‌بندی شوند به مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و روش‌شناختی، می‌توانیم بررسی کنیم که در کدام یک از این مبانی علم کلام تأثیر گذاشته یا می‌تواند تأثیر بگذارد.

۲-۱-۱. مبانی هستی‌شناختی

در هستی‌شناسی بحث جبر و اختیار از مسائل مهمی است. اینکه نگاه ما به پدیده‌های اجتماعی و رفتار و کنش انسان چیست؟ آیا ما قائل به جبر اجتماعی

و یا فردگرایی هستیم و انسان را اصیل می‌دانیم؟ این بحث، نظریات و نتایج گوناگونی را دربر می‌گیرد. بحث مهمی در علوم اجتماعی است که می‌توان ریشه کلامی برای آن در نظر گرفت.

جبر و اختیار، اگر درست حل شود، می‌تواند در بحث اجتماعی اثر خود را نشان دهد؛ یعنی با برخی مبانی اتخاذ شده، نمی‌شود هر حرفی را در نظریه علوم اجتماعی مطرح کرد. اگر قائل به اختیار شدیم یا امر بین‌الامرین را مطرح کردیم، طبعاً دیگر در علوم اجتماعی نمی‌توانیم نظریه دورکیمی را مطرح کنیم که انسان ساخته اجتماع و جامعه است و نمی‌تواند با قدرتهای فعال در جامعه مقابله کند و مسلوب الاراده می‌شود؛ یعنی با آن مبنا نمی‌توانیم این چنین نگاه‌های افراطی را داشته باشیم.

همچنین بحث غایت‌شناسی و حکمت الهی از جمله بحث‌هایی است که می‌توان تأثیر آنها را بر علوم اجتماعی نشان داد. آیا در علوم اجتماعی می‌توانیم نگاه غایت‌شناختی داشته باشیم؟ پاسخ پوزیتیویست‌ها این است که چنین نگاهی مردود است؛ یعنی علم اجتماعی تنها روابط میان علت‌ها و پدیده‌ها را بررسی می‌کند. علت هم به معنای خاص فاعلی مطرح است؛ ولی اینکه غایت چیست؟ و چه هدفی را دنبال می‌کند؟ در نگاه پوزیتیویستی جایی ندارد.

۲-۱-۲. مبانی معرفت‌شناختی

در مورد مبانی معرفت‌شناسی نکاتی را می‌توان مطرح کرد. در بحث کلام جدید که قلمرو و زبان دین مطرح شده بحث‌هایی است که فارغ از علوم اجتماعی محقق، دست‌کم در علوم اجتماعی که خودمان انتظار داریم

به آن برسیم، تأثیرگذار است؛ مثلاً اینکه قلمرو دین را چه می‌دانیم، آیا این قدر وسیع است که به رفتارهای اجتماعی بپردازد؟ کسی که نگاه حداقلی به قلمرو دین دارد، نمی‌تواند در علوم اجتماعی خود که بر اساس مبانی دینی است، دیدگاهی را مطرح کند که انتظار داشته باشد خیلی از پدیده‌های اجتماعی را تبیین کند؛ ولی اگر نگاهمان حداکثری باشد، می‌توانیم این مباحث را در علوم اجتماعی مورد انتظار داشته باشیم یا اگر زبان دین را بررسی کنیم که آیا شناختاری و معرفت‌بخش است یا نمادین که تنها می‌خواهد جهت‌گیری را به ما یاد دهد؟ طبعاً پذیرفتن هریک از مبانی، علوم اجتماعی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

۳-۱-۲. مبانی ارزش‌شناختی

در مبانی ارزش‌شناسی نمونه‌های قابل ذکر است:

در بحث نسبت‌گرایی ارزشی، نگاه حاکم بر نظریه‌های علوم اجتماعی در مکاتب مختلف، قابل بررسی است. عده‌ای به عینیت قائل‌اند؛ یعنی می‌گویند ارزش‌ها نباید دخالت کند و کسانی هم می‌گویند ارزش‌ها باید دخالت کند. با بررسی تمامی اینها چه ارزش را داخل علم کنیم چه جدای از آن بدانیم، ارزش چیست و مبنای آن کدام است؟ وبر می‌گوید آمیختگی ارزشی نباید پیش بیاید؛ یعنی نباید ارزش را وارد علم کرد. بعد که بحث مبنای ارزش را مطرح می‌کند، می‌گوید علم نمی‌تواند بیاید و مشکل ارزشی را حل کند. ما یا باید به وجدان و یا ایمان رجوع کنیم. بالاخره مبنای خاصی جهت اعتماد نداریم. این، مسئله مهمی است که اگر در بحث حسن و قبح عقلی دیدگاهی که متکلمان شیعی در مقابل متکلمان/شعری دارند و احکام را تابع مصالح و مفاسد می‌دانند، مطرح

شود، قطعاً تأثیرگذار است و تکلیف بحث نسبت‌گرایی ارزشی را مشخص می‌کند.

۴-۱-۲. مبانی روش‌شناختی

در بحث روش‌شناسی هم مباحثی می‌تواند طرح شود: کسانی که بحث علوم اجتماعی اسلامی را مطرح می‌کنند، در روش‌ها توسعه می‌دهند و طبعاً در این نگاه روش اجتهادی جایگاه مهمی دارد. اینکه فقه اجتماعی را وارد علوم اجتماعی کنیم، مبانی کلامی در پشت آن قرار دارد؛ حالا یا همان مبانی که به آن در بیان استاد پارسانیا اشاره شد- مثل حسن و قبح عقلی و نگاهی که نحوه به عقل عملی دارد- یا مبانی دیگری که در کلام مورد بحث قرار می‌گیرد؛ مانند عصمت پیغمبر، عصمت ائمه، حجیت وحی و روش‌های اجتهادی و... اینها مواردی است که می‌توان تأثیر علم کلام را در مبانی علوم اجتماعی، نشان داد.

۲-۲. تأثیر علم کلام در حوزه‌های خاص علوم اجتماعی

در بحث حوزه‌ها نمی‌توانیم تأثیر را در یک سطح نشان دهیم، در برخی حوزه‌ها تأثیر به خاطر ارتباط بیشتر آن حوزه با علم کلام بارزتر است و در برخی کمتر.

۱-۲-۲. حوزه جامعه‌شناسی دین

تأثیر در بحث جامعه‌شناسی دین برجسته‌تر است و در آنجا که جامعه‌شناسان دین وارد حوزه نبوت، نبوت انبیا مثل بحث‌های وبر در مورد انبیای بنی اسرائیل، تفاوت میان معجزه و جادو و... می‌شوند، می‌توانیم تأثیر علم کلام را به‌وضوح

مشاهده کنیم. آنان تفکیک روشنی میان معجزه و جادو ارائه نمی‌کنند و تنها تحلیل جامعه‌شناختی ارائه می‌دهند؛ در حالی که تفکیک ارائه‌شده در علم کلام می‌تواند در تحلیل اجتماعی ما اثرگذار باشد.

۲-۲-۲. حوزه جامعه‌شناسی طبقات

در مباحث جامعه‌شناسی طبقات یا قشربندی اجتماعی می‌توانیم تأثیر علم کلام را در بحث عدل که از اصول مذهب هست، نشان دهیم. نگاهی که به عدل داریم و اینکه خداوند ظلم نمی‌کند، تأثیر خاصی را بر تحلیل اجتماعی ما می‌گذارد و نتایج خاصی را در پی دارد؛ مثلاً برداشت ما درباره نابرابری موجود در جامعه؛ مانند اینکه عده‌ای غنی‌اند و عده‌ای فقیر و...، به تحلیل و رویکردهای متفاوتی می‌انجامد. آیا رویکرد سوسیالیستی را بپذیریم که می‌خواهد همه را یکسان کند یا رویکردی که نابرابری را تأیید می‌کند و... نگاه ما به عدل هم در حوزه تحلیل و هم در حوزه رویکرد اثرگذار است.

۲-۲-۳. حوزه جامعه‌شناسی سیاسی

از جمله مباحث کلامی مهم ما بحث رهبری و امامت است. نوع نگاه ما در این بحث، تأثیر زیادی در تحلیل‌های ما در مورد نظام‌های سیاسی موجود و طبقه‌بندی نظام‌ها دارد؛ به عبارت دیگر نگاه ما به امامت و تحلیلی که ما در علم کلام از امامت داریم، قطعاً تحلیل ما را در مورد آنچه درباره حرکت و طبقه‌بندی نظام‌ها گفته می‌شود، تغییر خواهد داد. در آن بحث ادعا می‌شود نظام‌های گذشته از اشراف‌سالاری و اریستوکراسی شروع شده و به نظام دموکراسی ختم شده است و دموکراسی، کامل‌ترین نظامی است که بشر در

طول تاریخ به آن رسیده است.

همچنین بحث مهدویت در اصطکاک با نظریات مهمی است که در بحث طبقه‌بندی نظام‌های جهانی ارائه می‌شود. نظریه‌هایی مانند نظریه پایان تاریخ و اینکه لیبرال دموکراسی، کامل‌ترین شکل و الگوی سیاسی و اجتماعی در نظام اجتماعی است که در جهان تحقق یافته و کامل‌تر از این دیگر به وجود نخواهد آمد، از جمله مواردی است که نگاه کلامی ما در بحث مهدویت، مجالی را برای آنها فراهم نمی‌کند.

دکتر پارسانیا:

لازم است چند نکته اساسی را خصوصاً در مورد مقدمات ذکر شده، تذکر دهم:

۱. تمرکز بحث من در مورد فقه و تأثیر کلام بر بخش هنجاری نبود. در ابتدا تأثیر کلام / شعری / ابن‌خلدون، روی بخش تبیینی علوم اجتماعی نشان داده شد و بیان شد که چرا در علم عمران او دیگر جنبه تجویزی راه پیدا نمی‌کند؛ چون او قائل به عقل عملی نیست و همین هم کار او را به رویکرد پوزیتیویستی به علم شبیه می‌کند. به همین دلیل وقتی شما از منظر علم مدرن به جهان اسلام یا به عقبه جهان اسلام بر می‌گردید، شباهت کمی میان فارابی و خواجه و دیگران، با علم اجتماعی جدید می‌بینید؛ ولی با ابن‌خلدون شباهت ظاهری زیادی دیده می‌شود؛ بنابراین ثقل کار من عمدتاً روی آن بخش‌ها بود، نه بخش فقهی و تجویزی.

۲. این دست ما نیست که بگوییم علم اجتماعی یک بخش هنجاری دارد و یک بخش غیرهنجاری و تبیینی. اگر شما پوزیتیویست شدید، اساساً نمی‌توانید بخش هنجاری را علم بنامید. الان چند دهه است که گفتند علم هنجاری داریم.

ما اگر بخواهیم با ادبیات پوزیتیویستی حرف بزنیم، باید بگوییم که بی‌خود می‌گویید هنجاری علم است. این اصلاً علم نیست؛ ولی فرانکفورتی‌ها و پست‌مدرن‌ها با این ادبیات مخالفند و نقدهایی دارند. اینها سر یکدیگر را در معرکه علمی می‌برند، چرا ما به این سادگی اینها را با هم جمع می‌کنیم که طبق مبانی آنها قابل جمع شدن نیست. البته به اعتقاد من بخش‌های هنجاری هم می‌تواند علم باشد، نه با منطق فرانکفورتی‌ها و پست‌مدرن‌ها و نه با منطق پوزیتیویست‌ها که اصلاً نمی‌تواند علم باشد. ما با یک منطق دیگر که در حوزه کلام خودمان هست، این اجازه را داریم که علوم هنجاری را هم علم بنامیم و اینها را با هم جمع کنیم.

دکتر جهانیان:

درباره صحبت اخیر شما، این اشکال وجود دارد که شما از کجا قاطعانه می‌گویید علم پوزیتیویستی فقط همین بحث تبیینی هست؟ برای مثال *آدام اسمیت*، پدر علم اقتصاد، *اقتصاد سیاسی* را نوشت که یک اقتصاد تجویزی است، اگرچه در برخی مواقع تبیین هم می‌کند. البته با آمدن *ریکاردو* بیشتر جنبه تبیینی پیدا کرد. یا در *اقتصاد کلان* مشاهده می‌کنیم که بعضی از قسمت‌های آن تجویزی است و برخی دیگر توصیفی است. علوم اقتصادی را به چند نوع تقسیم می‌کنند، تاریخ اقتصاد، عقاید اقتصادی بخشی از علم به شمار می‌آیند و همچنین اقتصاد کلان، خرد، توسعه اقتصادی و مثال‌هایی از این قبیل که بخشی از مباحث آنها تبیینی و توصیفی است و بخشی تجویزی.

دکتر پارسانیا:

برخی مواقع از آنچه در خارج رخ داده، صحبت می‌کنیم و یک موقع اقتضای

رویکرد پوزیتیویستی را توضیح می‌دهیم. در حوزه اقتصاد ریکاردو و اسمیت و در حوزه مباحث علوم اجتماعی کنت و حتی دورکیم، یک بحث روشی وجود دارد که آنان علم را تعریف می‌کردند و می‌گفتند گزاره‌های علمی باید با روش علمی باشد، ولی عملاً پیغمبری می‌کردند؛ مثلاً خود کنت، حرفی نبود که پیامبری گفته باشد - چه متافیزیکی و چه تجویزی - که او نزده باشد. اصلاً آیین انسانیت آورد و مناسکی را وضع کرد. دورکیم معتقد بود اخلاق علمی باید جایگزین اخلاق دینی شود؛ یعنی از علم توقع ارائه اخلاق داشت، حتی اول قرن بیستم این حرف‌ها را می‌زد؛ ولی اقتضای رویکرد پوزیتیویستی این نیست. بنابراین به سرعت از دهه آخر قرن نوزدهم این نگاه مورد انتقاد قرار گرفت و خود جامعه‌شناسان شروع کردند به انتقاد کردن از کنت. کسی که به طور جدی وارد این بحث شد ماکس وبر است. پس اقتضات این مبنای معرفت‌شناختی رعایت نمی‌شد. نیمه اول قرن بیستم خصوصاً در حلقه وین تلاشی صورت گرفت که این تنقیح انجام شود. آنان گفتند گزاره‌های متافیزیکی اصلاً مهم‌است و معنا هم ندارد و سعی کردند کاملاً فضای معرفت علمی را جدای از حوزه تجویز بیان کنند. اگرچه این یک توهم بود. این را بعدها آیر هم نقل می‌کرد که من در حلقه وین دهانم سرشار از متافیزیک بود و فکر می‌کردم که داریم متافیزیک‌زدایی می‌کنیم یا فکر می‌کردیم که داریم از هست، ارزش‌زدایی می‌کنیم، درحالی که خود این هم یک ارزشی است که دارد مطرح می‌شود. بنابراین اقتضای رویکرد پوزیتیویستی هم همین است؛ ولی به لحاظ واقع این طور نبود نه در اقتصاد این‌گونه بود، نه در جای دیگر.

نکته دیگر اینکه ما در قلمرو زندگی و زیست، فرهنگ و تاریخ، زندگی

بدون تاریخ، بدون هنجارها و بدون فرهنگ نداریم. ما نظام اقتصادی و ارزش‌های اجتماعی داریم. ما عقاید متافیزیکی که جهان بدون آنها بی‌معناست، داریم؛ ولی اگر بخواهیم تفسیر پوزیتیویستی از علم داشته باشیم، در قلمرو علم نباید آنها بیابند. اینها همه در این نگاه ابژه می‌شوند. شما می‌توانید راجع به نظام‌های اقتصادی کار علمی کنید؛ ولی بحث اینکه کدام نظام باشد یا نباشد، این دیگر علمی نیست. تفکیک این‌چنینی را هم شهید صدر دارد. زمانی که می‌خواهد میان مکتب اقتصادی و علم اقتصاد تفکیک کند، سعی دارد علم را به همین معنای مدرن پوزیتیویستی بگیرد؛ یعنی ناخودآگاه این کار انجام شده است. وی کار دین را معرفی مکتب اقتصادی قرار داده است و می‌گوید مکتب اقتصادی ابژه علم است و چون ابژه علم است، شما مکتب اقتصادی اسلام را که می‌آورید، یک ابژه جدیدی برای علم اقتصاد آورده‌اید که این علم اقتصاد موجود چون ابژه‌اش جهان غرب و انسان غربی است، قواعدش در آن Context جواب می‌دهد و برای جهان اسلام جواب نمی‌دهد. شما با یک انسان دیگر آمدید. ایشان خود علم را زیر سؤال نبرده که خود آن سازه‌های ذهنی هم متافیزیکی دارد یا نه؟ دلیلش این است که در آن موقع این نکته مورد بحث نبود. اگر شما با رویکرد پوزیتیویستی بیابید، اقتضای نگاه پوزیتیویستی همان است که در نیمه اول قرن بیستم برایشان روشن شد و انتقاد کردند به پوزیتیویست‌های قرن نوزدهم و ساینترفیک‌های قرن نوزدهم که شما پایتان را از گلیمتان بیشتر دراز کرده‌اید.

اکنون هم که بحث‌های حوزه فلسفه علوم اجتماعی به معنای عام گسترده شده، کاملاً رویکرد تبیینی را در قبال رویکرد انتقادی، تجویزی و تفسیری قرار

می دهند و می گویند اینها قابل جمع نیستند.

حجت الاسلام بستان:

من با اینکه صحبت‌های شما را قبول داریم؛ ولی باید بگویم بحث خیلی اثر عملی ندارد و بیشتر لفظی است. بله پوزیتیویسم این اقتضا را دارد که نباید به مباحث هنجاری پردازد؛ ولی پوزیتیویست‌ترین فرد در علوم اجتماعی وارد بحث هنجاری می‌شود، نه از این باب که خلط بحث کرده‌اند؛ مانند قدمایشان که در بحث توصیفی بحث هنجاری را هم می‌آورند. بلکه الان هم پس از روشن شدن خلط‌ها و مرزبندی‌ها، علوم هنجاری را مطرح می‌کنند، اگرچه طبق مبنا و نگاه پوزیتیویستی این علوم اجتماعی هنجاری‌اند و جزو علم نیستند؛ ولی عقلانیت و معرفتند. پس به لحاظ عملی، این بحث چندان نتیجه عملی ندارد؛ چون پوزیتیویست هم مهندسی اجتماعی را قبول می‌کند، اگرچه نام علم بر آن نمی‌نهد؛ ولی او را به عنوان رشته‌ای از علوم و معرفت می‌پذیرد.

دکتر پارسانیا:

وقتی آن را به عنوان علم قبول نمی‌کند، دایره این دو حلقه معرفتی را مستقل از هم می‌بیند. وقتی سراغ پوزیتیویسم می‌آید، می‌گوید من می‌خواهم عملاً زندگی کنم؛ حتی هیوم که خلط نمی‌کرد هم همین نظر را دارد. وی می‌گفت این حرف‌ها در کتاب است و در زندگی جایی ندارد ...

دکتر جبرئیلی:

موضوع جلسه نقش علم کلام در علوم اجتماعی بود. بر اساس صحبت‌های شما دو سؤال را می‌توان مطرح کرد: شیخ مفید تعبیر زیبایی دارد و می‌گوید فقیه نمی‌تواند بدون مبانی کلامی وارد اجتهاد شود. سؤال اول اینکه الهیاتی که

فرمودید به معنای عام، آیا می‌توان علمی - به‌خصوص علم خاص مثل علوم اجتماعی - را پیدا کرد که متأثر از الهیات به معنای عام یا به تعبیر دیگر باورها و عقاید نباشد؟ چه تأثیر منطقی چه تأثیر تاریخی و اجتماعی. آقای کاپلستون در اول تاریخ فلسفه خود می‌گوید من اول نظرم این بود که مورخ باید خالی الذهن باشد و کتاب بنویسد و گزارش دهد؛ ولی بعدها دیدم مورخ هم که یک گزارشگر است، نمی‌تواند این‌گونه عمل کند.

سؤال دوم اینکه فرمودید: باور، علم نیست. آیا این‌گونه است که هر چه باور ولو اینکه این باور مبانی و لوازم خاص خود را دارد و بعد به باور تبدیل شده آیا می‌توان گفت چون باور است، پس علم نیست؟

حجت‌الاسلام قدردان قراملکی:

محل بحث تأثیر علم کلام بر علوم اجتماعی است، نه تأثیر علم کلام بر عالمان علوم اجتماعی؛ یعنی باید مسائلی مثل توحید در حاکمیت مورد بحث قرار گیرد و بیان شود که این آموزه کلامی چه تأثیری بر خود علوم اجتماعی گذاشته است؟ و یا می‌تواند بگذارد و آن را متحول کند.

دکتر پارسانیا:

درباره فرمایش آقای جبرئیلی لازم است گفته شود که علم کلام به این دلیل که مسائل کلان را بیان می‌کند، یقیناً هم به لحاظ منطقی و هم به لحاظ واقعیت اجتماعی تأثیرگذار است. کلام وقتی به صورت باور در می‌آید که عده‌ای آن را می‌پذیرند، تأثیر و تأثر متقابلی دارد. زور اجتماعی در طرفی که قوی بود، به طرف مقابل فشار وارد می‌کند و بالعکس. اساساً درباره اینکه ما بخش تجویزی به اسم علم داشته باشیم یا خیر، این علم کلام است که تأثیرگذار است. دقیقاً

کلام / شعری موجب شد که سیاست مدن، به علم عمران تبدیل شود و / بن‌خلدون بگوید من یک علم جدید دارم. به هر حال ما در جهان اسلام دو جریان را نشان دادیم که به جریان سوم هم اشاره کردیم؛ البته جریان‌های دیگری نیز داریم. ثقل کار ما هم روی این بحث بود که نشان دهیم دو مبنای کلامی دو علم اجتماعی آورد؛ ولی اینکه چرا علم عمران ادعا دارد غیر از سیاست مدن است؟ گفتیم که اصلاً / بن‌خلدون به خاطر تنگناهای کلامی که دارد، نمی‌توانست به سوی سیاست مدن بیاید. باز خواهی نصیر به دلیل مبانی که دارد، می‌تواند علم را آنقدر توسعه دهد. سعی کردیم اینها را در جهان اسلام نشان دهیم.

حجت‌الاسلام بستان:

راجع به سؤال دوم آقای جبرئیلی باید گفت که باور هم علم هست و هم نیست. علم نیست به این معنا که یک رشته علمی نیست؛ ولی باورهای مردم و اعتقاداتی که دارند مانند اعتقادات توحیدی، نبوت و امامت که آنها را به عنوان یک باور در ذهن خود پذیرفته‌اند، خود این موضوعی است که قابل بررسی علمی است. رشته علمی مجموعه گزاره‌هایی است که این را بررسی می‌کند؛ یعنی باورها در واقع موضوع بررسی رشته‌های علمی است.

جمع‌بندی نشست

دکتر پارسانیا با تفکیک مفاهیم و بیان ارتباط میان اینها این‌گونه استدلال کردند که رابطه‌ای تفکیک‌ناپذیر میان مبانی کلامی و علم اجتماعی وجود دارد و در چند حوزه مثل جهان غرب و جهان اسلام این را نشان دادند. در ادامه این

تأثیرگذاری را در جهان اسلام با دیدگاه شیعی و غیرشیعی بیان کردند که علم کلام، علم و دانش اجتماعی خاص خود را به وجود آورده است. دکتر بستان ضمن تأیید و تأکید بر این رابطه، اشاره کردند که ما یک علم اجتماعی کلاسیک داریم و یک علم اجتماعی تقریباً جدید که در علوم اجتماعی جدید به معنای عام، علوم اجتماعی هنجاری هم در کنار علوم اجتماعی تبیینی و توصیفی شکل گرفته است. کسانی که به علوم اجتماعی هنجاری پرداختند، خواه ناخواه به این نکته معترف‌اند که مباحث کلام و جهان‌بینی آنها در علوم هنجاری مؤثر بوده است. هم نمی‌توانستند از این، شانه خالی کنند و هم اینکه به این ارتباط معترف‌اند.